

## خوک په رضا د ملکه نه خي ..... (۱)

نیم نگاهی به شعارهای « فتوی گونه ای آقای کرزی »؟!  
« رئیس جمهوری اسلامی افغانستان » !



عدم خشونت و حقیقت چیزی نیست که در یک قانون اساسی نوشته و ثبت شود ، اینها باید با اراده و آزادی و با میل شخصی پذیرفته شود . اینها باید شکلی طبیعی همچون جامه یی که به پوست بدن ما چسپیده ما را در خود گیرد . در غیر این صورت در مفاهیم آنها تضاد های پیدا خواهد شد .

« ماها تما گاندهی پیشوای بزرگ نیم قاره هند » \*

محمد امین (فروتن)

آخریاً رسم شده است که هرکی بر سر اش « هوئی » زعامت و یاهم « بقای قدرت کاذب » بخورد برنامه اش را ارائه می دهد و بعضی اصلاً به ذکر یک عبارت و یک وعده مشخص اکتفا نه میکنند ، بلکه به شکل عجیب و غریبی حتی به قیمت تحریف و اقیعتهای عینی و تاریخی جامعه ما به سوی شعار های «مفتکی» و « پُفگی » رو می آورند و وعده های فراوانی از جنس معلوم و شناخته شده ای سر «خرمن» از تریبونهای نامدار مافیائی را سر میدهند ؛ زیرا اگر کسی از این قماش و گروهی که آگاهانه و یاهم نا آگاهانه دغدغه آلوده بر « شهرت و قدرت !!» را در قفس سینه اش همچون « غده ناپاک سرطان » پنهان کرده باشند ، بگوید که اگر من رئیس جمهور شوم یک شبه و معجزه آسا بی عدالتی های چندین قرن گذشته را از بین خواهم برد ، یا آفتاب را بجای مشرق از مغرب در می آورم !! ، و علی هذا.... ، ده ها و صدها نیاز مادی و معنوی جامعه و ملت فقیر ما را بر آورده خواهم ساخت !! هیچگونه دردی را دوا نه میکند . زیرا آنچه که مهم است این است که هر شهروند این جامعه و هر باشنده این کشور بویژه در عصر کنونی که به حق عصر روشنائی و روشنگری نیز نامیده میشود بدور از هرنوع « شعبده بازی ها و حقه بازی ها » بداند و با آنتن های سریع السیر خرد و آگاهی و یک محاسبه دقیق لمس کند و تمامی امکانات و زمینه های موجود برای

تحقق هر « شعار » سیاسی و اقتصادی را در « آونگ » یک ارزیابی علمی بگوید . زیرا به نظر و باور این حقیر نه هر « شعار » برخاسته از « شعور و آگاهی » یک ملت و جامعه است و نه هم هر که « زر و زور » دارد حق تلقی میشود ، بل کسی که به مؤقعت تاریخی و اجتماعی خود در عصر حاضر و قوف داشته باشد و بکوشد تمامی روابط افراد با اجتماع و ارتباط اجتماع با جهان را عمیقاً بفهمد و حس کند و در عین حال تمامی تجربیاتش وی را برای درک معنای « تعهد و مسؤلیت » در برابر مردم آماده ساخته باشد ، خود بخود جانب پیام انسانی و ملی را خواهد گرفت که دیگر هیچگاه یک « شعار » نیست بلکه نوع جهان بینی تجربی ، اجتماعی و تاریخی است . از همین رو مسؤلیت تاریخی و ملی زمامداران نوعی بوق و کرنای بیهوده ای نیست ، بلکه به نوبه خود نوع زندگی هدفمندانه و مسؤ لانه ای است که هر عملکرد شان جامعه و مردم را به سوی نوعی طرز تلقی انسانی از زندگی افراد در اجتماع و تاریخ هدایت میکنند ؛ اساس و بنیاد این زندگی هدفمندانه و مسؤ لانه ای از زمام داران و بلند پایه گان یک جامعه ، استخراج نیاز های مادی و معنوی یک جامعه در مقطع خاصی از تاریخ است که با تصویر کشیدن آن در قلمرو جا معه منجر به ایجاد اصلاحات زیرین و جلوگیری کننده ای از اشاعه و ابتذال ، سهل گیری های سیاسی و کج اندیشی های فکری و ایدئولوژیکی می گردند .

جالب آنجا ست که میان همین نخبه گان « حاکم و نیمه حاکم » برسرنوشت کشور ما مسابقه بی نظیری از « شعار های بدون مصرف !! » براه آفتیده است ، همین دوسه روز پیش بود که از یک تلویزیون شنیدیم و دیدیم که « اعلیحضرت کرزی » طی یک « فتوای تاریخی و بینظیر !! » اش ، در گردهم آئی که بتاريخ ۲۸ قوس ۱۳۸۷ در لیسه امانی به مناسبت روز جهانی مبارزه با فساد اداری تدویر یافته بود « شق القمری » کرد و اصولاً پدیده ای بنام « هجرت » را که یک موضوع نهایت حساس انسانی و دینی است در جامعه افغانی کاملاً مردود و باطل اعلام فرمودند و بر تمامی تیوری ها و عملکرد های مصلحان بزرگ جهان و افغانستان که از « آدم تا این دم » برای تحقق عدالت و دموکراسی به مبارزه می پرداختند ، خط بطلان کشید !!

در حکایت آمده است مرد عیارو درویشی که همیشه کمرش را با صفحات مسین و آهنینی می بست ، یک مشعل فروزانی را هم روی سرش حمل میکرد ، چوب دستی بلندی در دست داشت و با حالت نهایت غرور آمیز و قدمهای استوار و سنگینی راه می رفت و با لباس شگفت انگیز در همه جا می گشت ، هر وقت هر کسی دلیل این رفتار عجیب و غریب و غیر عادی او را می پرسیدند ، وی بلا درنگ در جواب می گفت ، دانش و علم او به اندازه ای است که اگر دور بدن اش را با صفحات و

پارچه های مسین و آهنین نبندد ، ممکن است شکمش بتر کد ، و چون دایماً دلش به حال مرد م جاهلی !  
که در اطراف او در تیره گی ، جهل و نادانی بسر میبرد میسوزد همیشه یک مشعل فروزان را  
بروی سر خود حمل می کند . !!

در اوج و اهتزاز چنین روحیه غرور آمیز قدرت مصنوعی و کاذبی بوده که حضرت مستطاب کرزی  
نه در کسوت یک رئیس جمهور کشور بلکه در مقام مرشد مذهبی و یک راهب دینی چنین فتوی  
صادر فرمودند : « مهاجرت های ما حالی که ما میبینم و قبلاً نیز عرض کردیم به برادر ها و  
خواهر های عزیز ما ، جهاد ما نهایت بر حق بوده ولی مهاجرت ما اشتباه بزرگی بود . مهاجرت ما به  
خارج افغانستان نهایت اشتباه نهایت بزرگی بود، که افغانستان تا به حالی تاوانش را پرداخته راهی  
است و تا امروز و شاید تا سالیان زیاد دیگر نیز تاوانش را پرداخته برویم . مهاجرت ما به کشورهای  
همسایه، ما از غرور، رسم و رواج، و عنعنه بسیار پسندیده عزت نفس، مجبور به این کرد که دست خود  
را به بیگانه ها دراز کنیم برای یک لقمه نان . مهاجر شدیم پیش کمشنر مهاجرین رفتیم ، پیش از  
این رفتیم و پیش از او رفتیم ؛ تقریباً ۳۰ و ۳۵ فیصد مردم افغانستان مهاجر شد !.....

قسمت دیگر مهاجرت های ما مهاجرت تعلیم یافته های ما بود به خارج افغانستان ! به اروپا به امریکا  
که توان فکری جامعه ما کم شد ، که آنها ۳۰ سال در آنجا بودند ریش سفید شدند و اولاد های شان نیز  
همان جا رفتند ، که شاید پس بر نگردند به همین دلیل هم چیزی را که بد میدانم ، بد میدانم ولی اینطور  
بد نه میدانم که برای شان جزاً بد هم .»

چنین بوده « آفاضات و بخشی از فرمایشات فتوی گونه ی !!» جلالتمآب کرزی که در یک گردهم  
آئی مجلی منعقد در لیسه آمانی شهر کابل به محضر نامدارترین چهره های سیاسی و فرهنگی  
افغانستان ایراد فرموده بود . اما آنچه که تعجب و تأسف من و بسیاری از بنینده گان و تحلیل گران  
امور سیاسی و اجتماعی را بر انگیخت این بوده که چگونه مسأله و پدیده ء مهمی بنام «هجرت» که  
ضلع عمده و اساسی « هویت و تمدن » را تشکیل می دهد هنوز هم در خاطر شریف آقای کرزی  
نگنجیده است !! هر چند این بیماری ویژه روشنفکران است که کار فکری به همان اندازه که انسان را  
میتواند در شناخت در ست و نگاه دقیق نسبت به واقعیات یاری کند ، در شکل انحرافی اش ممکن  
است وی را حتی از یک عامی که از عقل طبیعی و سالم برخوردار است بیشتر دور سازد ، و آنچه  
را هست نبیند و آنچه را که نیست ببیند ! بدینگونه که کلیات ، ذهنیات و اندیشه ء او را چنان در  
خود غرق میکنند و به او حساسیت ها و جهت گیری های ذهنی خاصی می بخشد که برای وی  
عینک های رنگینی میشوند و آنگاه وی همه چیز ها و حتی محیط اش را از ورای آن مینگرد و بدان

رنگ میزند و حتی در بسیاری از مراحل زندگی وی همانها را به بنام واقعیت های عینی می پندارد و در برابر آنها عکس العمل نشان میدهد و قضاوت میکند و راه حل می جوید و نشان میدهد ؛ مگر با فرمایشات اخیر و فتوی گونه ء جلالتمآب کرزی که راجع به مسأله « هجرت » بیان فرمودند چنین بر می آید که این بیماری تنها خاصه ای از روشنفکران نیست بلکه بسیاری از زمامداران و حاکمان در جوامع بشری را نیز مصاب می سازد ؛ البته تفاؤت در این است که روشنفکران با رسوبات یک معجون فکری از توهمات ، و زمامداران و حاکمان از منفذ ها و جدار های آهنینی از چا پلوسی و چاپلوسان که بدور آنها حلقه میزنند مصاب به این مرض مهلک می گردند . لهذا میتوان گفت که هر دو گروهی از نخبه گان جامعه یعنی روشنفکران و زمامداران تقریباً با یک تاکتیک و یک شیوه ی رایج از پا ها در می آیند ! به نظر میرسد جلالتمآب کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان را نیز ما موران مخفی در چهره ء ارادتمندان جدید که بر گرد او حلقه زده اند و بنام مشاور و استاد و متخصص فنی و هزاران رشته ء ارتباطات « رمل نویسی و شعبده بازی » حتی از جلالتمآب رئیس جمهور افغانستان زحمت اندیشیدن را نیز گرفته اند و رابطه های پنهانی و ثروت های آنچنانی را بصورت منظم و مرتب در زیر چتر شعار های میان تهی و با اتکا به توانائی های مالی و سیاسی مافیای « ستون پنجم » که از برکت « تعدد مراکز اصلی قدرت های خارجی » حضور شان را در بلند ترین مقامات و مراجع تقسیم غنیمت ها تضمین کرده اند ، پنهان میسازند . زیرا امروز عامی ترین افراد جامعه ما نیز بر این امر واقف اند که مرز های جغرافیائی و تقسیمات اقلیمی یک امر کاملاً قرار دادی و اعتباری میباشد که برای بهزیستی اجتماعی و نظم خانواده بشری بوجود آمده است ، اگر هجرت ها و مهاجرت ها نبودند ، انتقال اندیشه ها و تأثیر متقابل فرهنگ ها و تمدن ها ممکن نبود و در بسته بودن مرز های شناخت و ارتباط و عدم تبادل تجربی و تکامل علمی و فرهنگی بشر در بیگانگی از یکدیگر سرنوشت جدا از حیوانات و پرنده ها نداشت . هر قبیله و عشیره با همان دید و درک بدوی و حجری در جنگل خود خواهی و قدرت محصور میبود . تاریخ تدوین ملتها و تکوین دولت ها نشان میدهد که هیچ ملت و کشوری در جهان ، خالی از مهاجرت ها و آوارگی ها نبوده و هرکدام ، دوره ای از آواره گی و بیخانمانی را طی کرده ، تلخی ها و بدبختی های آنرا چشیده است، طبیعی است که افغانستان نیز کشوری است که در زمانه های گوناگون هیچگاه خالی از هجرت و آواره گی نبوده و ملت مظلوم افغانستان در اسارت سیاست های ظالمانه شاهان و امیران کم سواد و بی استعداد در قرون مختلف قربانی تجاوز و لشکر کشی و ویرانی و آدم کشی بوده اند . چنین است که بسیاری بوده اند ملت های که از ناچاری و ظلمِ ظالمان و حاکمان دست نشانده

استعمار جهانی و قتی به ناموس و ارزشهای دینی و اعتقادی و به خاک و سرزمین شان تجاوز صورت گرفته و در «میعاد گاهی» از «هجرت» آواره گشته اند که برای راندن اشغال گران از سرزمین شان دست به مبارزات آزادی بخشی زده اند، اما این را هم نباید انکار کرد که بسیاری از حرکت های آزادی بخش ملی و مردمی جهان به شمول نهضت اسلامی افغانستان که در راه آزادی و استقلال کشور در برابر بزرگترین قدرت نظامی وقت یعنی اتحاد جماهیر شوروی سابق به مبارزه خستگی ناپذیری می پرداختند پس از تحمل رنج های بیکران و استقبال روز افزون و غیر قابل تصور مردم و روشنفکران اصیل میهن، با شیوه شناخته شده استعماری و استعماری در اوج پیروزی شکار دسائس شوم دشمنان شد و نه تنها مردم شریف افغانستان را از زندگی صلح آمیز و مترقی محروم ساختند بلکه آن همه اندیشه های دینی و فلسفی که زیر نام دین مقدس اسلام محور مبارزاتی شان محسوب می گردید در آتش عقده های ناپاک قومی، زبانی و قبیله ای همچنان در عطش غریزه های مهارناپذیر قدرت ثروت خواهی و شهرت طلبی با خاک یکسان کردند. تاریخ نیم قاره هند و ملت سلحشور افغانستان هیچ گاه به یاد ندارد که «توده ها» خیانت کنند، یا به آنچه که ایمان دارند پشت پا بزنند یا ملت دروغ بگویند و بدانند که «حق» است و باطل اش بخواند، بدانند که باطل است و حقش بنا مند. چنانچه هیچ نسلی از عیاران و مجاهدان حقیقی بخاطر مصلحتی، حقیقتی را آگاهانه نکشته اند. مردم شکست میخورند، سکوت میکنند، ضعیف می شوند.... اما ارزشها و مقدسات خویش را به لجن نه میکشند، خود را آگاهانه در خدمت دشمن قرار نه می دهند و خدمتگزاران خویش را به خیانتکاران و بیگانه گان نه می فروشند. همچنان توده های از مردم ما در اوج ایثار و قربانی هرگز به دروغ خود را به مذهبی، مسلکی، حزبی و سازمانی نه می چسبانند و هرگز با تظاهر به تقوی و تقدس یا آزادی خواهی و روشنفکری از ایمان و اخلاص دیگران سوء استفاده نه میکنند، آزادی خواهان و روشنفکران راستین و مجاهدان عدالت و دموکراسی را هیچگاه و در هیچ برهه ای از زمان فریب ندادند. مردم مسلمان ورنجدیده افغانستان که از بد حادثه مجبور به هجرت شده بودند و جوقه، جوقه در سازمان ها و گروه های بی شماری که در وجود آن استقلال واقعی، دموکراسی واقعی مبتنی بر عدالت اجتماعی را آرزو می کردند، هرگز به آرزوی خویش نرسیدند.

اما سوال اساسی آنجاست که چرا و چگونه بصورت ناگهانی آن همه سالها اندوخته ها و زجر کشی های هم آهنگی با مردم و آن همه خون های که بخاطر آزادی و عدالت ریخته شد و آن همه ایمان ها و ارادت های مبارزان حق پرست نه تنها به هدر رفت بلکه نسل جوان معاصر ما را نیز نسبت به

بسیاری اندیشه ها و باور های دینی و فلسفی که در ایجاد بزرگترین تمدن های بشری سهم بسزای داشته است مشکوک می سازند ! اگر ما موران پیدا و پنهان و تبلیغاتی های ماهری که با مهارت و فریب بنام « مذهب و شریعت !! » ارتزاق میکنند و بزرگترین خطرات و دهشتناک ترین خطا ها و انحرافات و ناهنجاریها را بر پیکرهء مجروح عدالت ، جامعه بویژه دین مقدس اسلام برجا گذاشتند ، از سوی دیگر در میان روشنفکران نما های شبه مترقی متجدد و حاکم بر سرنوشت جامعه ما نیز که در هوای نظام سرمایه داری غرب و در فضای شعار ها و مکتب های حاکم بر اندیشه های امروز نفس میکشند در اساس فلسفه وجودی « مهاجرت » را انکار می نمایند و آنرا یکی از بزرگترین اشتباهات تاریخ معاصر کشور ما افغانستان می شمارند و بدین سان روح اصلی بزرگترین تمدن های بشری یعنی اصل زرین « **هجرت و حرکت** » را زیر سوال میبرند .

اما مهمترین و درعین حال شگفت انگیز ترین بخشی از این **فتوی** که در قالب یک سخنرانی بیان گردیده ، این است که جلالتمآب کرزی به مهاجرت صد ها هزار نیرو های متخصص و کارشناس جامعه افغانی اشاره کرد و این نیروها در دوران حکومت های گوناگون در افغانستان مجبور به ترک وطن شده اند . جلالتمآب آقای کرزی « رئیس جمهوری اسلامی افغانستان » شاید هیچگاه به تبعات تاریخی و رسوبات تباه کننده این روند توجه نکرده است اما تنها همچون « **محتسب قمچین بدست** » به جنبه های حقوقی و جزائی آن می نگرد و از محور خشک و بی ریشهء مجازات و مکافات به آن می پردازد . بنأ راجع به این کتله عظیمی از شهروندان و نخبه گان جامعه با بسیار سادگی و بدون تعمق و بصیرت لازم سیاسی برای یک زمامدار چنین می فرمائید : « **قسمت دیگر مهاجرت های ما ، مهاجرت تعلیم یافته های ما بود به خارج از افغانستان ، به اروپا و به امریکا ، که توان کاری و توان فکری جامعه ما کم شد ، این ها ۳۰ سال در هما نجا بودند ، ریش سفید شدند و اولاد های شان هما نجا رفتند و خارجی شدند و شاید پس برنگردند . به همین دلیل هم چیزی را که بد می دانیم ، بد میدانیم ولی این طور بد نه میدانیم که برایش جزا بدهیم . » .**

وقتی داستان آغاز و انگیزه نخستین مهاجرت برخی از همین « محتسبان » و نخبه گان جامعه ما را کسی با دقت لازم برای هر نوع قضاوت تاریخی مطالعه و مرور کرده باشد ، به چنین گروهی از راحت طلبان سیاسی که اکنون « **قباله شرعی** » تمامی تاریخ و جغرافیای کشور افغانستان را نیز غصب کرده و در صورت لازم برُخ دیگران نیز می کشند ، حق خواهند داد که نسبت به مسائل عمده و حساس در جامعه و تاریخ کشور ما صاحب چنین دید گاه وارونه و دور از واقعیت های عینی و تاریخی در جامعه بوده باشند ؛ !! و این یک حالت بسیار رقت بار است ، رئیس

**جمهوربودن بی صلاحیت** ، دانشمند بودن با جهالت ، تحصیل کرده ء بی شعور ماندن ، آدم های با تصدیق های بسیار محکم و تیترهای جدی ، نه دروغ – چون دارای مدارک و اسنادی که برمه‌بزرگترین « پوهنتون ها» مانند « سوربون » ، « آکسفورد » ، « بیروت » ، « علیگهر » و « دهلی » و غیره به عناوین و القابی دهن چرب کنی مانند ، دکتر ، ماستر ، مهندس و پروفیسور مزئن شده اند میباشند .!!! اما از نظر آن چیزی که شعور ، فهم ، آگاهی ، احساس مسئولیت در برابرزمان و تشخیص حرکت تاریخی مردم ما است که او را و جامعه مظلوم ما را با خود میبرند در صفر قرار دارند . که این یک خطر بسیار بزرگی است ، به قول دانشمندی « خطر عالم شدن اما جاهل ماندن!» . خطرش از این جهت است که معمولاً بسیاری آدم ها وقتی با علم اشباع می شوند احساس گرسنه گی فکری نه میکنند در حالیکه نیاز کنونی بشروتمامی جوامع دنیای سوم بویژه مردم فقیر و تهی دست افغانستان از نبود یک فکر متعهدانه ای نسبت به ارزشهای متعالی فرهنگی و منافع ملی و انسانی رنج میبرند ، شگفت انگیزونهایت درد ناک است که « نبوغ علمی » و « استعداد های انسانی» نیزدربازارمکاره کنونی مانند کالاکرید و فروش می شود بنا د نیای سرمایه داری معاصربه کمک تاکتیک های مافیائی و حُقه بازی های مالی و با خریدن همه نبوغ های که در مشرق زمین و جهان سوم وجود دارندبرای تزریق مشروعیت های مصنوعی با مارک جعلی «دموکراسی» و «حقوق بشر» به رژیم های در حال زوال خریداری میکنند !!

### **حاکمیت سلیقه ای و صدقه ای در افغانستان !! :**

مهمترین قسمت این سخنرانی که به مثابه دکتورین مشروعیت دهی به «فساد» !! درگردهم آئی روز جهانی مبارزه با فساد اداری از سوی بلند ترین مقام کشور جلالتمآب کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان بیان گردید توجه تمامی مردم افغانستان بویژه تحلیل گران و کارشناسان امور افغانستان به آن جلب کرد .

چرااین قسمتی ازسخنرانی تاریخی جلالتمآب کرزی را« دکتورین مشروعیت دهی فساد!» نامیدیم ! ؟ پاسخ این پرسش را پس از مرور کوتاهی بر اصل دکتورینی که حضرت جلا لتمآب حامد کرزی بروز ۲۸ قوس ۱۳۸۷ در گردهم آئی که به مناسبت روز جهانی مبارزه با فساد اداری در سالون اجتماعات لیسه امانی قرائت نموده بودند مؤ کول می دارم . « من دراین هفت سال حکومت ما به شمول یکماه پیش ، بلکه کمتر از یکماه پیش همواره ، روبرو شدیم با مسائل فساد ، جرم ، جنایت . با کسانی که بندی شدند ، به بندی خانه رفتند ، دیدیم که مردم ، ریش سفید ، محترم های ما ، بزرگوار

های ما ، علمای ما ، بزرگان ما آمده اند به واسطه اش . که پروا ندارد این دفعه رهایش کن ، دفعه دیگر این کار را نه می کند ، پروا ندارد این دفعه معافش کن ، دیگر این کار را نه می کند . این عیب بزرگ خود ماست ، در سراسر افغانستان این کار شده ، در هر ولایت این کار شده . پشت تروریست مردم می آید که رهایش کن .....آرزوی من این است که ما به حیث یک ملت خود را از این رسم بکشیم ، واسطه بدکار و فساد پیشه نشویم . بلکه خواهش مجازات شانرا کنیم . از یک طرف هر روز بد می گوئیم فساد را در ادارات افغانستان ، هرروز مطبوعات ما بد می گوئیم مردم ما بد می گویند باز واسطه برایش می آید .....که حالاً شده رئیس صاحب خیر است رهایش کن پروا ندارد .

**«چل مرا هم یافته اند ، من زود می گویم که خوب»** . این اصلاح را هم باید از خود شروع

کنیم. این مشکل ماست ، مشکل اجتماعی ماست که این را باید اصلاح کنیم .....»

چنین اظهارات مشفقانه و لبریز از احساسات درونی جناب آقای کرزی که در حق مردم ما داشته اند متأسفانه از شأن یک زمامداری که در قرن بیست و یکم که قرن قانون و دموکراسی نیز نامیده میشود و زمام اموریکی از عقب نگاهداشته ترین کشور های جهان را گرفته اند بدور میباشند . بطوری که دیدیم مردم ما نیز با گوشت و پوست خویش لمس میکنند اینگونه «مدیریت سلیقه ای و صدقه ای» بدر رهبری یک خانواده بزرگی می خورد که در نبود و فقدان سیستم مبتنی بر قانون ، تمامی اعضای چنین یک خانواده خود را ملزم به سلیقه و طبیعت انسانی رئیس خانواده می شمارند ، در چنین حالتی است که تمامی اعضای خانواده بجای ضابطه ها و معیار ها روی رابطه ها حساب می کنند و دل رئیس خانواده را بدست می آرند . از آنچه که گذشت چنین بر می آید که نه میتوان برای مدیریت و زعامت تاریخی یک جامعه و یک ملت مقتدرو ویران مانند افغانستان تنها بر یک بُعدی از زعامت اکتفا کرد ، بلکه با نهادینه سازی یک سیستم همه جانبه و معقولی که از عمق فطرت انسانی یک ملت برخاسته باشد ، آرام ، آرام نقش قاطع شخصیت ها و نخبه گان در میان جامعه و تاریخ را تقلیل بخشید . وجود و نهادینه سازی سیستم مبتنی بر قانونیت در جامعه که روح اصلی مذهب اسلام و مردم سالاری را نیز تشکیل می دهند ضامن بقا و سلامت یک جامعه است .

یا هو

۲۰۰۸ / ۱۲ / ۲۸

مطابق ۸ جدی ۱۳۸۷

۱ : یک مصرعی از ابیات فلکلوریک ( لندی ) پشتو